



وین راز سر به مهر به عالم سمر شود

نشریه دانشجویی سَمَر | شماره ۲۳۹ | ۱۶ آذر ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

مدیر مسئول: سید محمد حسین فیروزآبادی
سر دبیران: علی میر سلیمانی

صفحه آرا: حنانه درویش امیری
زهره بازیاری



چالشی به نام ۱۶ آذر؛ راه حلی به نام دانشگاه کارآفرین | ۲ |
دکتر محمد حسین بادامچی

از رسالت دانشجویی به رسالت دانشگاه: جنبش دانشجویی بعد از «فشار حداکثری» | ۴ |
یوسف امیری

مطالبه‌گری اقدام علیه انقلاب نیست! | ۶ |
حنانه درویش امیری

دانشگاه، زیست بومی بدون علائم حیاتی | ۷ |
محمد حسین لشگری

در بین دردها | ۸ |
علی محمد دادایی

چالشی به نام ۱۶ آذر؛ راه حلی به نام دانشگاه کار آفرین

- دکتر محمدحسین بادامچی

عضو هیئت علمی موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم

یک دوره تمدید جوانی و تعویق بزرگسالی و کش پیدا کردن دوره انتظار و آمادگی در آستانه ورود به جامعه تعریف شد که در واقع به منزله کارکرد مهار و کنترل اجتماعی و عقب انداختن مسائل دشوار توسعه‌ای و حکمرانی و سیاستگذاری دانش و آموزش عالی بود. در عین حال از طرف جامعه این توافق مورد استقبال قرار گرفت چون دستاوردهایی به دنبال داشت. در این تلقی دانشگاه یک نهاد «علمی-فرهنگی» بود که نیاز خانواده‌ها به منزلت و جبران سرمایه اجتماعی را به‌ویژه از طریق مدرک تأمین می‌کرد و با فرض تبدیل مدرک به شغل در سطح بالاتر با تضمین درآمد و شغل چنین می‌نمود که چراغ جادویی برای حل مسأله تاریخی فاصله طبقاتی و فقدان تحرک اجتماعی در جامعه ایرانی محسوب می‌شد. به علاوه در دو دهه هفتاد و هشتاد دانشگاه به عنوان مهم‌ترین نهاد عرصه عمومی مطرح بود که زمینه‌ای مساعد و بعضاً بی‌رقیب برای فعالیت سیاسی و فرهنگی و روابط اجتماعی به نسبت آزادتری فراهم می‌کرد که آن را به مهم‌ترین محمل بروز جوانی و زنانگی در جامعه ایرانی تبدیل می‌کرد. این‌ها زیرساخت روانی و اجتماعی تب تحصیلات در ایران بود.

با این حال ما با یک تغییر ریل اساسی در سال‌های پس از ۸۸ مواجه شدیم. به نظر می‌رسد دانشگاه در تصمیمی که در سطوح عالی حاکمیتی اتخاذ شد از یک نهاد علمی-فرهنگی که می‌تواند چالش‌های سیاسی جدی بیافریند، به یک نهاد اقتصادی تبدیل یا بهتر بگوییم مستحیل شد. با خروج دهه شصتیها از آموزش عالی، دانشگاه زمین بازی اش را عوض

جنبش دانشجویی و شانزده آذر، یکی از شاخه‌های استوار درخت تناوری به نام دانشگاه است که این روزها حال خوشی ندارد و طبعاً اگر بیم خشکی درخت رود احتضار شاخه‌ها پیشاپیش رخ خواهد داد. آفات پرشمار از مدرک‌گرایی، قبیله‌گرایی، افت کیفیت علمی، راستی آزمایی پیشرفت علمی، وضعیت فصلنامه‌ها، پایان‌نامه‌ها، همایش‌ها، ضعف نوآوری در حوزه اندیشه، مناسبات دانشجوی و استاد و مسائل فرهنگی متعدد بر نظام دانشگاهی ما عارض است، اما به نظر می‌رسد تمام این عوارض در برابر همه‌ای که بنیاد دانشگاه ایرانی را در یک دهه اخیر هدف گرفته متواضعانه باید کنار بنشینند. این که پنجاه درصد کنکوری‌های مجاز به انتخاب رشته امسال از انتخاب رشته و ورود به دانشگاه انصراف داده‌اند و بحران متعاقب صندلی‌های خالی دانشگاه که از حدود یک دهه پیش آغاز شده، زنگ خطرهای آشکاری برای نهاد دانشگاه است که هنوز مورد تأمل جدی ما قرار نگرفته است. آیا نهاد دانشگاه در حال از دست دادن موضوعیت خود در جامعه ایرانی نیست؟

در یک دیدگاه جامعه‌شناختی کلان، در کشور ما سال‌ها توافق نانوشته‌ای میان نظام با مردم درباره دانشگاه وجود داشت؛ که در مطالب دیگری آنرا «ایستار دهه شصتی» نامیده‌ام، چرا که به دوره بین سالهای ۶۸ تا ۸۸ و مقطعی مربوط می‌شود که نسل اول متولدین بعد از انقلاب که در واقع پنجره جمعیتی کشور هم هستند در حال ورود به دانشگاه‌ها هستند. توافقی که به نظر می‌رسد در دهه نود توسط دولت نقض شد و که واکنشی از طرف جامعه داشت که چنین به نظر می‌رسد که در مجموع در حال پایان دادن به کار نهاد تاریخی دانشگاه در ایران است. طبق این توافق نانوشته دانشگاه در دو دهه میان ۶۸ تا ۸۸ به‌عنوان سد آرامشی، برای مهار رودخانه خروشان دهه شصتی‌ها تعریف شد و از این طریق دانشگاه از وضعیت مسأله‌ناک آن پس از انقلاب فرهنگی و در دهه شصت گذر کرد و به رسمیت شناخته شد و توسعه یافت. یعنی دانشگاه به‌عنوان





برای یک ورودی جدید دهه هشتادی دانشگاه در حال طرح است که «اصلاً چرا باید وارد دانشگاه شد؟» از طرف دیگر پیام جدیدی که دانشگاه کار آفرین شیفته مخابره آن است یعنی «ارزش غایی پول» در اقتصاد رانتی، انحصاری، نفتی، پدرسالار، غیر جهانی و دلال محور ایرانی هدفی نیست که دانشگاه از عهده پاسخ دادن به آن بر آید و اصول اولیه آن از جمله «رابطه مفروض آمریکایی-نولیبرال میان پول و دانش» به ویژه عطف نظر به تجربه دهه شصتی‌ها اساساً در ابهام است.

به اعتقاد نگارنده شیفت دانشگاه از نهاد علمی-فرهنگی دهه هفتاد و هشتاد به نهاد اقتصادی دهه نود قماری خطرناک در سطوح عالی سیاست‌گذاری کشور بود که نه تنها به جای جبران ناکارآمدیها و آفات مدل قبلی تمام فواید آن را نابود کرد، بلکه تردیدهای جدی در دستیابی به اهداف اقتصادی و تحقق رؤیاهای تکنوکرات‌های ریش‌دار منادی آن روزافزون است. در شرایطی که دانشگاه ایرانی در اثر این موج تجاری شدن و به‌طور مضاعف در رقابت با فضای مجازی، فضاهای صنعتی و بنگاه‌های کسب و کار بیرون دانشگاهی و ضربه اخیر کرونایی به شدت تضعیف شده و در حال از دست دادن موضوعیت سابق خود در جامعه ایران است، جنبش دانشجویی و ۱۶ آذر چه سرنوشتی می‌تواند پیدا کند؟ حالا که زمین بازی تشکل‌ها و انجمن‌ها و گروه‌های فعال دانشجویی علاوه بر همه چالش‌های گذشته تحت تاخت و تاز نیروی سرمایه‌داری رانتیر نوینی قرار گرفته که نه فقط دانشجویان که کیان دانشگاه را به‌طور جدی تهدید می‌کند، آیا برای نهضت بیداری و مقاومت جنبش دانشجویی در برابر موج بلند تجاری شدن دانشگاه حتی اندکی دیر نیست؟

کرد و وارد عرصه‌ای شد که تاکنون تجربه‌ای در آن نداشت. دانشگاه به تمام سنت‌های ما درباره علم و فرهنگ و منزلت عالم و فرهنگی پشت کرد، شناسنامه خود را عوض کرد و با شتابی عجیب کوشید هویت اقتصادی بی‌سابقه‌ای از خود نشان دهد و نام «دانشگاه کار آفرین» را بر خود گذاشت. در ده سال اخیر نهادهای اصلی تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر کشور مخصوصاً معاونت علمی ریاست جمهوری و بنیاد نخبگان و وزارت علوم و به تبع این‌ها سیاستگذاران و رؤسا و مدیران آموزش عالی دانشگاه‌ها را وارد بازی سنگینی کرده‌اند که اصل آن تاکنون مطرح و مورد سنجش منصفانه قرار نگرفته و معالاسف در پس هیاهوی بلند آن جریانی از مقاومت روشنگرانه در میان اولی‌الالباب هم پدیدار نشد و خصوصی‌سازی فضای دانشگاهی و تجاری شدن آموزش و پژوهش و نیروی انسانی و کار در سکوتی بنیادین و هیاهویی تشریفاتی و به پشتوانه منابع و صندوق‌های عمومی با سرعت فراوان در این یک دهه پیش رفت.

مستقل از این که آبخورهای گفتمان دانشگاه کار آفرین چه بوده و چه تناسبی با آرمان‌های انقلاب اسلامی، قانون اساسی، شرایط جامعه ایران و مسائل دانشگاه ایرانی داشته و با چه مقاصد آشکار و پنهانی توسط گروهی از مجریان در قدرت دنبال شده، نتیجه کار امروز پس از یک دهه به میزان زیادی روشن شده است.

دانشگاه به‌عنوان یک نهاد علمی-فرهنگی تقریباً به میزان زیادی آب شده و موج بلند تجاری شدن همه شئون آن را در نوردیده است. سنت علم‌آموزی سنتی ایرانی که با همه عیب و اشکالات آن در مدارس و دانشگاه‌های ما هنوز تداوم داشت و شخصیت و حیثیت علم و عالم را فراسوی شائبه‌های ثروت و قدرت قرن‌ها در این کشور حفظ کرده بود، اکنون به کلی در هم شکسته شده و سوداگری و زدوبند برای دستیابی به رانت و روابط با نقابی مقدس جایگزین آن شده است. نبض دانشگاه اکنون به جای کلاس‌های درس و بحث علمی در شرکت‌هایی می‌زند که اگر چه عنوان دانش‌بنیان را یدک می‌کشند در نتیجه تقلیدی مضحک و بی‌جا و بی‌ربط از سیلیکون ولی آمریکایی عمدتاً در بهترین حالت به چیزی بیش از محیط‌های فانتزی سعی و خطا درباره کسب سود از نیازهای خدماتی طبقه متوسط شهری نمی‌انجامند، هر چند به واسطه پشتیبانی نفتی بی‌حساب و کتاب رنگ و لعاب آن ازلی و ابدی به چشم می‌آید.

دانشگاه امروز در وضع بحرانی‌ای قرار دارد. از یک طرف با خروج حاکمیت از توافق قبلی جامعه هم آن را کنار گذاشته و در دیدگاه‌های قبلی خود درباره اهمیت علمی-فرهنگی دانشگاه تجدید نظر کرده است و این سؤال به‌طور جدی



از رسالت دانشجویی به رسالت دانشگاه: جنبش دانشجویی بعد از «فشار حداکثری»

- یوسف امیری

دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد فلسفه علوم اجتماعی

«فشار حداکثری» همه‌جانبه علیه ایران، دوره‌های جدید از تحریم‌های سخت، ترور، تخریب و جنگ روانی آغاز شد که همین امر با برخی ناکارآمدی‌های داخلی عجین شد و موجی از اعتراضات داخلی را پدید آورد. همین مسئله باعث شد که برخی محافل دانشجویی بیش از پیش به مسئله عدالت بپردازند و آن را از اهم مهمات بدانند. اما نکته اصلی درست در همین جاست. اگر مسئله عدالت تنها و تنها بدین نحو بیان گردد که افرادی نسبت به بیعدالتی حساسند و برایش دست به اعتراض می‌زنند، در این وضعیت دقیقاً دست به چه کاری می‌زنند؟ توجه کنیم که روی سخن در این جا خطاب به نخبگانی است که قرار است خود را صاحب فکری بدانند. اگر مسائل کشوری تنها با شکلی از اعتراض خیابانی یا محفلی حل می‌شود، امکان داشت که به این مسئله حجیت داد اما هرکس که کمی درباره مسائل مستحده مملکت چیزی بداند اولین فرض او باید این باشد که مسائل پیچیده‌تر از آن هستند که بتوان با کلیگویی آن را حل کرد.

بنابراین حد نهایی سخن ما در این خواهد بود که بدانیم که شکل اعتراض ما اولاً چه نسبتی با پرداختن به جزئیات و در ثانی مسئله غامض سوءاستفاده خارجی دارد. صراحت در باب همین امر و تفکیک شرایط و لوازم و وضعیت برای فعالیت اعتراضی یا دغدغهمندی نسبت به مسائل اجتماعی از مهمترین اموراتی است که هر نخبه وطنی باید به آن بپردازد.

از رسالت دانشجویی به رسالت دانشگاهی: از ذهن به عین اما چگونه میتوان به این مهم جامه عمل پوشاند، شکی نیست که دغدغه‌مندی نسبت به موضوعات اساسی کشور یک قدم رو به جلو است، اما در عین حال شناخت درست مسئله از لوازم کار خواهد بود. منظور از شناخت درست مسئله این است که در ابتدا سوال پیش آید که آیا پرسش‌های درستی حول آن موضوع سامان یافته است یا نه. چنین رویکردی با توجه به این مهم اهمیت دارد

جنبش دانشجویی و مسئله دخالت خارجی‌گر روز دانشجوی را به عنوان نماد یا یادوارهای از جنبش دانشجویی بدانیم این تذکر لازم است که شکل برآمدن آن را نیز از یاد نبریم؛ یعنی اعتراضات نسبت به دخالت استعمارگران در کشوری که بنا بر مفروضات تاریخی و اعتقادی خود، کشوری مستقل و آزاده به شمار آمده است. تمامیت آن رخداد یعنی رویدادی که منجر به شهادت «سه آذر اهورایی» شد، رخدادی ضداستعماری است. استعماری که دولتی غیرمشروع را نیز جایگزین دولت ملی ساخته بود. پیامدهای همین استعمار در برابر ملی کردن صنعت نفت، قرارداد «کنسر سیوم نفتی» جایگزینی بود که فرایند تحقیر ملی را دوچندان می‌کرد. فراموش نکنیم که فرایند ملی کردن صنعت نفت علاوه بر وجهه ملی حامل ابعاد جهانی و تاثیرگذاری بر نیروهای جهانی در کوران جنگ سرد نیز بود. بنابراین امر، خاموشی این نیروی ملی، خاموشی ابعاد جهانی آن نیز بود. به همین دلیل واقعه ۱۶ خرداد صورت یا فرمی از حساسیت به وقایع سیاسی و اجتماعی از جانب دانشجویان را نمایان می‌کند: این که همواره برای کشوری با مرام انقلابی هر کنش سیاسی یا اجتماعی باید به مسئله دخالت خارجی حساسیت داشته باشد. اگر کنشگر سیاسی نخبه یا دانشجویی که دغدغه سیاسی دارد این مهم را دریابد که چگونه در عین اعتراض به مسائل داخلی در «چاه ویل» دخالت خارجی نیفتد، آنگاه میتوان نشان داد که راه حل مسئله به بنیست رسیده است. توجه داشته باشیم که زندگی دانشجویی تلازمی با تفکر و نقد درست مسائل دارد و به همین دلیل دانشجوی میبایست پیش از این که به اعتراض و نقد بی‌سرانجام فکر کند، پروای «روش» اعتراض و «حل مسئله» را داشته باشد. با برآمدن دولت دونالد ترامپ در آمریکا و ایجاد کارزار

که بدانیم برخی از موضوعات و مسائل ما به گفته بسیاری از متفکران و روشنفکران ریشه‌های دیرینه دارند و در تاریخ معاصر ما بارها تکرار شده‌اند. مهم‌ترین این موارد بحران در ساخت سیاسی و ساخت اقتصادی کشور بوده است. اما نکته اساسی این بوده است که به طور مثال بخشی از فهم ما از مسائل ساخت سیاسی ریشه در فهم غربی ما از ساخت سیاسی کشور داشته است نه لزوماً ملزومات عملی نیروهای سیاسی در ایران. بسیاری از مفاهیم به کار رفته در سامان سیاسی معاصر ما همچون قانون، قانون‌گذاری مشروطه، عدالت، دموکراسی و استبداد و جمهوری به این فهم غلط از مفاهیم بازمی‌گردد و در این بین عدم فهم درست از آن‌ها فراهم‌آورنده تالیهای فاسدی بوده است. در یک مورد دیگر به‌طور مثال می‌توان از استفاده دکتر علی شریعتی از دوگانه «تشیع علوی» و «تشیع صفوی» و اتهام بیاساس از بین بردن وحدت مسلمین از جانب تشیع صفوی و دشمنی با عثمانی نام برد که اگر کسی تنها به دعاوی این دو سرزمین از بعد ژئوپولیتیک نظر اندازد همین اندازه می‌تواند دریابد که مسئله این دو سرزمین از اساس نسبتی با طرح اتحاد اسلام ندارد و حتی پیش از عثمانی و در زمانی که در سرزمینهای نامبرده امپراتوری روم قرار داشت این جنگ‌ها بین این امپراتوری و ایران وجود

داشته است. توجه به همین نکته می‌تواند لاقبل به ما توضیحی درباره دعاوی فعلی ترکیه و رجزخوانی اردوغان برای رود ارس و کمک به جمهوری باکو داشته باشد. اما اگر همین نکته فهم نشود احتمالاً این مورد را نیز باید به پای اتحاد اسلامی قربانی کنیم که در این مورد فاقد عینیت است. در عین حال اتحاد اسلام امری آرمانی است که نباید از آن دست شست اما نکته این است که این مسئله نباید به معنای ضررهای هنگفت به منافع ملی تلقی گردد. اتحاد اسلامی که جمهوری اسلامی به دنبال آن است به معنای همگرایی با نیروهای شر و بیدادگر نبوده است و نخواهد بود. مواردی از این دست خود گواهی است که در کوران فشار حداکثری راه و روش رسالت دانشجویی توجه به عینیت‌گرایی است. مثال ژئوپولیتیک بالا یک مثال عینی در مقابل طرح ذهنی علی شریعتی است. در مواردی همچون دوگانه استبداد و دموکراسی یا آزادی و عدالت هم این مهم وجود دارد. اما حیث توجه بدانها همتی مضاعف می‌طلبد. امری که احتمالاً نیازمند به تذکر مداوم نسبت به اولویت زندگی دانشگاهی در مقابل جنبش دانشجویی است. پیچیدگی، نسبت و رابطه مسائل کشور با یکدیگر و نگاه افق‌مند، این بار می‌طلبد که گام‌های اساسی برای نهادینه ساختن پیشرفت را به کار بگیریم. نهادی‌سازی پیشرفت به معنای عبور از شکل حل مسائل به شیوه قهرمان‌گرایی است. در این میان این مهم تنها و تنها از نهادینه ساختن علوم انسانی به مر مینشیند. این رسالت اصلی هر دانشجوی وطنی و دغدغه‌مند در زمانه کنونی خواهد بود.



مطالبه‌گری، اقدام علیه انقلاب نیست!

- حنا درویش امیری
دانشجوی کارشناسی مردم‌شناسی

حالا دو سالی می‌گذرد که دانشگاه با تمام حواشی آن، خلاصه شده در یک فضای الکترونیکی. دانشگاهی که روزی محل درس و بحث و فعالیت‌های دانشجویی بود. جایی که مبدا بسیاری از کنش‌های اجتماعی بود، حالا دو سالی می‌شود که صدایی از دانشجویانش بلند نمی‌شود. در روزهایی نه‌چندان دور، دانشجو شدن همراه بود با فعال بودن و جریان‌سازی؛ حالا اما، کرونا حاشیه امنی شده برای فراموش کردن مطالبه‌گری یک دانشجو. حاشیه‌ای امنی که در گوشه آن، بسیاری از دانشجویان جایگاه خود را فراموش کرده‌اند و دانشگاه را به‌مثابه یک محیط



صرفاً علمی می‌دانند، حال این‌که دانشگاه، همیشه مکانی بوده برای آغاز و شروع بسیاری از رویدادهای مهم کشور و به‌خصوص دانشگاه تهران که سرآمد تمامی دانشگاه‌ها در فرایند جریان‌سازی شناخته می‌شد. اما انگار امروز دانشجویان، یادشان رفته که جنس یک دانشجو باید مطالبه‌گر باشد؛ انگار یادشان رفته که دانشجو باید صدای حق‌طلبی و اعتراض بلند باشد.

آن دوران که اعتراض به معنی آتش زدن سطل زباله‌های سطح شهر بود تمام شده و امروز جامعه به دانشجویانی نیاز دارد که از حاشیه‌ای امن خود خارج شوند و به دنبال آرمان عدالت‌طلبی و حق‌خواهی باشند. دانشجویانی که بلد باشند در راه درست قدم بگذارند و در راستای اهداف خود گام‌های استوار بردارند. اگر نقدی دارند برای به‌گوش رساندنش تلاش کنند و اعتراض را به معنای عدم پذیرش حکومت ندانند! چه بسیار فریادهایی که با تلاش دانشجویان به گوش مسئولین رسید و سبب تغییر شرایط در همین حکومت و وضعیت کنونی شد.

مثلا در جریان انتخابات که از آن به عنوان مهم‌ترین اتفاق سیاسی دوران کرونا می‌توان یاد کرد، این دانشجویان بودند که فضای رخوت اوایل روزهای انتخابات را به چالش کشیدند! مسئله‌ای انتصابات معاونت‌ها و یا قبل‌تر از آن، مسئله‌ای تأیید صلاحیت‌های شورای نگهبان نمونه‌ای از جریان‌سازی‌های جنبش‌های دانشجویی بود که باعث شد اهمیت این مسائل بیشتر شود و محل بحثی شد که جای صحبت داشت. این مسئله نشان می‌دهد که دانشجو اگر بخواهد، حتی بدون حضور در دانشگاه هم می‌تواند مؤثر باشد.

در روزهای اخیر که مسئله آب استان اصفهان مطرح بود و قبل‌تر از آن، مسئله آب خوزستان، کمتر دانشجویانی بودند که به خودشان زحمت تحلیل شرایط و حواشی اتفاقات را دادند. سوال این است که اگر این مسئله در زمان حضوری بودن

دانشگاه رخ می‌داد، باز هم دانشجویان سکوت می‌کردند؟! و یا فقط چند پیام نقدگونه در شبکه‌های اجتماعی خود به اشتراک می‌گذاشتند و با بیان احساس همدردی با مردم اصفهان و خوزستان، این مسئله تمام می‌شد؟ جواب هم‌ما به این سوال «خیر» است. بلکه اگر در زمان حضوری بودن دانشگاه این اتفاق می‌افتاد، بی‌شک دانشجویانی بودند که اعتراض می‌کردند و صدای انتقادشان را به گوش مسئولین می‌رساندند.

مسئله دیگر این است که برخی از دانشجویان گمان می‌کنند اگر مسئله‌ای پیش می‌آید، سریعاً باید دست به نقد بزنند و فریاد اعتراض بلند کنند. بله! نقد خوب است و اعتراض درست،

بهتر از آن؛ اما «تحلیل مسئله»، خود، مسئله مهم‌تری است که قبل از هر انتقاد باید اتفاق بیفتد. بسیاری از اوقات، اگر انتقاد و اعتراض دانشجو، مشکلی را حل نمی‌کند و کاری از پیش نمی‌برد، علت، تحلیل نداشتن از وضعیت موجود است.

طبیعتاً اعتراضی که تحلیل دقیق و منطقی همراه خود داشته باشد، امکان جریان‌سازی بیشتری نیز دارد مثلاً نمونه‌ای از اقدامات مثبت دانشجویان در چند وقت اخیر که به صورت حضوری شکل گرفت. ماجرای اهدای دوهزار ماسک به سفارت کره جنوبی بود که در واکنش به اقدام تأمل‌برانگیز سفارت کره و اهدای دوهزار ماسک آن‌ها به یکی از بیمارستان‌های تهران بود و همچنین مطالبه‌گری مسئله بدهی بیش از هفت میلیارد دلاری و پول‌های بلوکه شده ایران در کره جنوبی در همین اقدام اتفاق افتاد. و یا در رابطه با طرح صیانت، برخی جنبش‌های دانشجویی، اقدامات مثبتی مثل نوشتن بیانیه و نشریه‌های دانشجویی، در راستای نقد شرایط موجود انجام دادند.

این اقدامات نشان می‌دهد لزوماً تمامی فعالیت‌ها نیاز به حضور اشخاص ندارد و در همین شبکه‌های مجازی هم امکان فعالیت‌های غیرجمعی وجود دارد، هر چند که این فعالیت‌های صورت گرفته و تأثیر حداقلی‌ای در رخوت شرایط به وجود آورده اما شرایط امروز کشور جای تلاش بسیاری دارد و هنوز نیازمند دانشجویانی است که کرونا را مانع فعالیت‌های خود ندانند و برای تحقق آرمان‌های خود، از جای برخیزند و دست به کنش و فعالیت بزنند.

به هر حال اگر وضعیت به همین شکل ادامه پیدا کند؛ حتی با حضوری شدن دانشگاه هم شاهد دانشجویانی هستیم که حق‌طلبی و مطالبه‌گری را فراموش کرده‌اند! دانشجویانی که صرفاً برای مدرک پا به دانشگاه می‌گذارند و جریان‌سازی را وظیفه و متعلق به خودشان نمی‌دانند. و طبیعتاً با دانشگاهی مواجه خواهیم شد که عملاً حرف جدی‌ای برای گفتن ندارد و در رخوت فرو رفته‌است.



دانشگاه، زیست بومی بدون علائم حیاتی

-محمد حسین لشگری
دانشجوی کارشناسی ارتباطات

تعریف دانشگاه (به معنی عام خود) چیست؟ ترجمه واژه به ما می‌گوید که دانشگاه، محل یادگیری دانش است. اما آیا دانشگاه فقط محلی برای آموزش است و ما نیز در دانشگاه فقط علم می‌آموزیم؟ به نظر می‌رسد که هدفی جامع‌تر پشت این مکان علمی باشد. اگر ما دانشگاه را محلی برای تربیت نیروی متخصص برای تحولات اساسی اجتماعی فرض بگیریم، آن وقت شاید به مهم‌ترین دلیل ایجاد دانشگاه نزدیک شده باشیم. البته که کافی است در تفاوت بین معیارهای پذیرش دانشجویان دانشگاه‌ها در جهان، در جوها و فرهنگ‌های دانشگاه‌ها، در مدیریت و سازماندهی علمی آن‌ها و... تأمل شود تا این تضادها و تنوع‌ها آشکار شوند. بنابراین، واژه دانشگاه، معانی و مفاهیم متنوعی را دربردارد، و توجه به تنوع معانی و مفاهیم دانشگاه از طریق کارکردهایی که می‌تواند داشته باشد، امری اساسی است.

علی‌ای حال با توجه به تعریف ارائه شده، در دانشگاه باید تربیت شکل بگیرد و تربیت در یک فضای خاص شکل می‌گیرد. تربیت تنها آموزش نیست بلکه انتقال روشی، گفتاری و... است که در محیط به فرد منتقل می‌شود. از طرف دیگر دانشگاه نباید جدای از جامعه باشد؛ چراکه در این صورت نمی‌تواند با تحولات اجتماعی همگام شود.

دانشجویان تا پیش از کرونا بخش عمده‌ای از وقت خود را در دانشگاه می‌گذراندند؛ اما با شیوع کرونا از حضور در این زیست‌بوم علمی-اجتماعی بی‌نصیب شدند. در دوران کرونا این سوال را باید پرسید که زیست‌بوم دانشجویی کجاست؟ اصلاً دانشجویی کجاست؟ دوران همه‌گیری کرونا اگر نه همه دانشجویان، اکثر آن‌ها را به انفعال کشانده است. برای مثال کسب علم در دوران حضوری دانشگاه‌ها نیازمند نوعی تشریف بود. دانشجوی باید زودتر از استاد در کلاس مربوطه با لباس رسمی آماده بود تا درس یاد بگیرد؛ در حالی که اکنون به راحتی و در خانه سر کلاس حاضر می‌شویم. ضمن این‌که اختلاف سطح یادگیری حضوری با مجازی تفاوتی از زمین تا آسمان دارد. حضور دانشجویی در صحنه دانشگاه به او هویت می‌دهد. حضور در کتابخانه، سر کلاس، ارتباط با اساتید، خوابگاه، کار تشکیلاتی یا عضویت در انجمن‌های علمی و... است که دانشجویی را از سایر قشرهای اجتماعی متمایز می‌کند. حال در فضای مجازی این هویت چه مقدار شکل می‌گیرد؟! دانشجویی با دانشگاه و دانشگاه با دانشجویی است که هویت پیدا می‌کند. خیلی از بخش‌های این زیست‌بوم را نمی‌شود مجازی تجربه کرد. از طرفی دوره کارشناسی به عنوان دوره مهم و طلایی دانشجویی بهترین سن برای کنشگری است؛ پس باید در این باره تأمل کرد.

با این اوصاف دانشگاه‌های فعلی در حالت حضوری نیز با آن حالت ایده‌آل، در ارتباط با جامعه، فاصله بسیار زیادی دارند و سعی می‌شود که تا حد ممکن دانشگاه از جامعه دور نگه داشته شود؛ بنابراین صرفاً فضای حضوری دانشگاه هم برای شکل‌گیری زیست‌ایده‌آل دانشجویی کافی نیست و باید اهمیت کنش‌گری و درک این‌که دانشجویی بودن فقط به درس خواندن و نمره آوردن نیست توسط خود دانشجویی فهمیده و درونی شود.

در بین دردها

-علی محمد دادایی
دانشجوی کارشناسی ارتباطات

قریب به دو سال است که کرونا، با بیرون کردن دانشجویان از دانشگاه، گرد مرگ در فضای دانشگاه‌ها پخش کرده. دانشجویان جدیدالورود کارشناسی که سال‌ها برای رفتن به دانشگاه و دیدن دیدنی‌های جدید برنامه‌ریزی و تلاش کرده بودند، کل عایدیشان از دانشگاه شد مانیتهوری که استادی روی آن ظاهر می‌شود و در میان قطع و وصلی اینترنت درسش را می‌دهد و می‌رود. اما دانشجوی امروز، اگر چه غایب است و به چشم استاد و مسئول دانشگاه نمی‌آید، اما دردمند است. رنج‌هایی می‌کشد که چندان به چشم کسی نمی‌آید.

هر وقت کسی می‌خواهد بگوید سربازی بد است، از دست رفتن دو سال از بهترین سال‌های عمر را بهانه می‌کند؛ ما نودانشجوها، که البته دیگر آنچنان نو هم نیستیم، دو سال از بهترین سال‌های عمرمان پشت این سیستم و مانیتور تلف شد. ما همواره به حضوری شدن کلاس‌هایمان امید داریم، اما راجع به این امید، جز وعده‌های هر روزه و بی‌عمل، چیزی عایدمان نمی‌شود.

اما دردهای یک دانشجو به غیرحضوری بودن کلاس‌های درس خلاصه نمی‌شود. هر دانشجویی در این شرایط، نیازمند یک تلفن هوشمند و یک سیستم لپتاپ است. یک تلفن هوشمند معمولی با امکانات متوسط و حتی پائین، ۵ الی ۶ میلیون تومان قیمت دارد. یک لپتاپ معمولی هم که تنها به درد سرچ و دیدن فیلم و شرکت در کلاس‌های آنلاین بخورد، نه بیشتر که مناسب برنامه‌های رشته‌های مهندسی و غیره باشد، بین ۱۵ تا ۲۰ میلیون هزینه دارد. این درحالی‌ست که نهایت کمک دانشگاه به دانشجو، دادن یک وام ضروری هفت میلیون تومانی‌ست. آن هم با ضامن و ارائه فاکتور؛ یعنی شما اول باید خریدتان را بکنید، فاکتور را برای دانشگاه بفرستید، و بعد از مدتی که تا سه یا چهارماه هم ممکن است طول بکشد، پول وام به حساب شما واریز می‌شود؛ تازه آن هم تا سقف ۷ میلیون تومان و نه بیشتر!

از دیگر دردهای یک دانشجو، داشتن جنگ اعصاب با اینترنت و فضای آموزش مجازی‌ست. اینترنتی که سرعتش مثل تابع سینوس می‌ماند و سامانه‌ای که هر چه بیشتر می‌گذرد، مشکلات و گیرهایش بیشتر می‌شود. یک بار بالا نمی‌آید، یک بار برای دانشجو وصل می‌شود برای استاد نه، یک بار برای استاد وصل می‌شود برای دانشجو نه. یک بار می‌گویند ساعت پیک کارش هست و گیرهایش به همین دلیل است. جدا از همه این‌ها، با اساتیدی که ذره‌ای ملاحظه دانشجو را نمی‌کنند باید چه کرد؟! استادی که بدون هیچ‌گونه هماهنگی سر کلاسش حاضر نمی‌شود و برنامه‌ریزی دانشجو را به هم می‌ریزد. استادی که با تاخیر به کلاس می‌آید و انتظار دارد همه منتظر قدم خیرش بوده باشند. استادی که کلاسش را ضبط نمی‌کند، استادی که بلد نیست با سامانه کار کند و کلاسش را در شبکه‌های اجتماعی ارتباطی برگزار می‌کند، استادی که دانشجو را تهدید می‌کند که اگر دوربینش وصل نباشد، برای او غیبت می‌زند و دانشجو مجبورست لباس مناسب بپوشد و با گوشی یا لپتاپ، خودش و خانه‌اش را به استاد ارجمندش نشان دهد.

آموزش هم که دستش درد نکند، معلوم نیست کارکرد تلفن برای آموزش دانشکده‌ها چیست! اعتراض هم که می‌کنی، طلبکارانه می‌گویند فکر کردی که فقط تو و هم‌کلاسی‌هایت دانشجوهای این دانشکده هستید؟! خیلی جالب است! نهادی در انجام درست و کامل وظایفش ناتوان است، بعد دانشجویی که به نقص آن معترض است مقصر شناخته می‌شود! امیدوارم که هر چه زودتر، مسئولین محترم دانشگاه‌ها، شرایط آموزش حضوری را فراهم کنند، تا بخش عمده این مشکلاتی که دانشجوها با آن درگیرند، حل و فصل شود.

